

روزگار

عمر فانی

سنکا

ترجمه‌ی مرضیه خسروی

آیة‌های بزرگ

سرشناسه : سنکا، لوسیوس آنیوس، ۴۴ق.م - ۶۵م.

Seneca, Lucius Annaeus

عنوان و نام پدیدآور : در باب عمر فانی / نویسنده سنکا ؛ برگردان مرضیه خسروی.

مشخصات نشر : تهران : روزگار نو، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری : ۱۳۰ ص.

فروست : ایده‌های بزرگ.

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۸۶۷-۴۲-۷

وضعیت فهرست‌نویسی : فیا

یادداشت : عنوان اصلی: On the shortness of life, c۲۰۰۵.

موضوع : راه و رسم زندگی

شناسه افزوده : خسروی، مرضیه، ۱۳۶۲-، مترجم

رده بندی کنگره : ۱۳۹۲/۲ س۸۵ / BF۶۳۷

رده بندی دیویی : ۱۵۸/۱

شماره کتابشناسی ملی : ۲۰۹۷۷۴۲

انتشارات: روزگارانو

در باب عمر فانی

نویسنده: سنکا ؛ ترجمه‌ی مرضیه خسروی.

ویراستار: کاوه عزیزی

چاپ اول: بهار ۱۳۹۴

شابک : ۹۷۸-۶۰۰-۶۸۶۷-۴۲-۷

قیمت: ۱۰۰۰۰ تومان

شمارگان: ۱۰۰۰

www.ruzegarpub.ir

rozegar.no@gmail.com

عمر فانی

سنکا

ترجمه‌ی مرضیه خسروی



طرح جلد: پریسا عزیزی

نوبت چاپ: اول ۱۳۹۴

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد

قیمت: ۱۰۰۰ تومان

چاپ و صحافی: افق بی پایان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۸۶۷-۴۲-۷

نشانی دفتر: تهران-خ انقلاب-خ دانشگاه-جنب خیابان شهدای

ژاندارمیری-مرکز خرید دانشگاه-طبقه زیر همکف-نشر روزگار

تلفن تماس: ۰۹۱۲۲۰۳۷۳۵۴ - ۶۶۹۵۸۱۴۰

مرکز توزیع: ۰۶۵۴۱۴۱۵ - ۵۶۵۴۱۴۱۴

فهرست

۹	مقدمه
۱۷	در باب عمر فانی
۵۱	تسلی برای هلاک
۸۵	در باب آسودگی خیال

www.ketab.ir

مقدمه

سنکا، نویسنده، فیلسوف و نماینده‌ی اندیشه‌ی رواقی در آخرین سال‌های جمهوری روم، در سال چهارم قبل از میلاد در قرطبه‌ی اسپانیا به دنیا آمد. پدرش «مارکوس» مردی درس‌خوانده و معلم معانی بیان بود. سنکا در کودکی به روم رفت و کم‌کم به کار سیاست وارد شد و کمابیش توفیق یافت. تا آن‌که در سال ۴۱ میلادی امپراتور کلودیوس او را به جزیره‌ی کورس تبعید کرد. زیرا سنکا دشمنی ملکه‌ی مسالینا را برانگیخته بود. «اگریپا» زن دوم کلودیوس، سنکا را در سال ۴۸ میلادی از تبعید بازخواند و او را آموزگار پسر یازده ساله‌ی خود «نرون» ساخت. در سال‌های اولیه‌ی حکومت نرون، سنکا نفوذش در امپراطوری زیاد بود. نرون سعی کرد تا معلم سابق خود را مسموم کند ولی موفق نشد. بعداً نرون وی را متهم به توطئه علیه جان خویش کرد که غرض از آن کشتن نرون و بر تخت نشاندن یک امپراتور جدید (به قولی خود سنکا) بوده است. ولی به‌خاطر خدمات گذشته‌اش از راه لطف و مرحمت به او اجازه داده شد که خودکشی کند. سنکا نیز رگ‌های خود را برید و بر اثر خون‌ریزی در سال ۶۵ میلادی بدرود حیات گفت.

سنکا از فلاسفه‌ی رواقیون و مذهب وی نوعی دیئسمساده (خدایپرستی بدون اعتقاد به پیغمبران) بود. او صاحب تألیفات متعدد در فلسفه است و نیز چندین درام تراژدی نگاشت که تأثیر و نفوذ آن‌ها تا

قرن نوزدهم بر فن درام اروپا و به خصوص فرانسه برجا بود. کتابی نیز در علم فیزیک نوشته که اهمیت دارد. از جمله کتاب‌های فلسفی وی یکی به نام «مروت» که خطاب به نرون است و دیگر کتابی موسوم به «مراحم» که در باب روابط اجتماعی بین دهنده و گیرنده بحث می‌کند و دیگری رساله‌ای است موسوم به «اپوکولو سیتوسیس» که در رد «کلودیوس» به زبان هجو نگاشته و آن را در ردیف کدوهای تنبل قرار داده است.

تحریرات سنکا تقریباً یک قرن بعد از سیسرون انجام گرفت و همان‌طور که آثار سیسرون آئینه‌ی انعکاس اوضاع پایان دوره‌ی جمهوری است، نوشته‌های سنکا نیز نماینده‌ی افکار رومیان در زمان آغاز امپراطوری است. سنکا در اصل متفکری اخلاقی بود نه فیلسوف سیاسی، او مانند رواقیون به وحدت وجود باور داشت، یعنی به جهان چنان کل مادی و عقلانی واحدی می‌نگریست و عمدتاً به مسائل اخلاقی پرداخت که به نظر او اگر به درستی به آن پاسخ داده می‌شد انسان را قادر به رسیدن به آرامش و صفای قلب و روح یعنی Ataraxia می‌ساخت. او درصدد بود که اخلاق خردمندانه‌ی خود را با وظایف جامعه و دولت پیوند زند. نظرات اخلاقی سنکا تأثیر بسیاری بر ایدئولوژی مسیحیت گذاشت. انگلس، سنکا را عموی مسیحیت خوانده است. در زمان او ایده‌آلیسم سیاسی در حال زوال بود و متفکران به فلسفه به عنوان راه رستگاری چندان توجه نداشتند و آن را دیگر وسیله‌ی اصلی اعتلای اخلاقی نمی‌دیدند. در آن زمان استبداد جای دیگر شکل‌های حکومتی را گرفته بود. دولت یا حکومت روم غرق فساد و خودبزرگ‌نمایی شده بود. فضیلت و کمال مدنی از بین رفته بود. عقائد به گونه‌ای بود که خدمت و سابقه‌ی کار و مأموریت‌های سیاسی ارزش و اهمیت گذشته را از دست داده بود. در یونان قدیم اعتقاد بر این بود که زمامدار قادر است کلیه‌ی مسائل اجتماعی را با کمال موفقیت حل کند. اما در این زمان عقیده‌ی فوق رو به ضعف

نهاده و انتظار حل تمام مشکلات اجتماعی از زمامداران و سیاست‌مداران نمی‌رفت و مسائل به دو مجرای سیاسی و روحانی تقسیم شده بود و همه‌ی این وضع و حال در اندیشه‌ها و نوشته‌های سنکا بازتابید.

مقایسه‌ی سیسرون و سنکا

از مقایسه‌ی آثار سیسرون و سنکا می‌بینیم که اصول و معتقدات و عقاید فلسفی هر دو فیلسوف سیاسی یکی است و عقاید این دو فیلسوف تحت تأثیر افکار رواقیون قرار گرفته است. سنکا هم مانند سیسرون معتقد بود که طبیعت معیاری است که انسان‌ها باید هماهنگ با آن زندگی کنند. هر دو اصل برابری انسان‌ها را قبول داشتند و سنکا حتی در دفاع از این اصل بسیار صریح‌تر از سیسرون بود. سنکا معتقد بود که ارباب و برده فقط از لحاظ قرارداد حقوقی با یکدیگر تفاوت دارند و گرنه برده به‌عنوان یک انسان همان سرشت و اصالت ارباب را دارد و کاملاً می‌تواند به فضیلت و کمال دست یابد. سنکا گفت انسان‌ها با فضیلت زاده نمی‌شوند، بلکه با استعداد یافتن فضیلت به دنیا می‌آیند، او در دفاع از برده‌ها گفت هیچ‌کس نجیب‌تر از دیگری نیست همه یک‌جور به دنیا می‌آیند، همه اصل و نسب یکسانی دارند. بردگی آن‌چنان که افلاطون و ارسطو گفتند، ذاتی و گوهری نیست، بلکه عارضی است. بردگی به جسم انسان مربوط است نه روح و نفس او. جسم ممکن است به ارباب تعلق داشته باشد اما فکر به او تعلق ندارد. فکر و ذهن را نمی‌توان به بردگی برد. نتیجه‌ی نهایی سنکا از این توضیح آن بود که همه‌ی انسان‌ها برابر هستند و فقط بداقبالی کسی را برده می‌کند نه چیزی در نهاد و سرشت کسی. سنکا که بین حقوق مدنی و طبیعی تفاوت قائل بود، اعتقاد داشت که از لحاظ حقوق طبیعی

برده‌داری غیرمجاز، ولی از نظر حقوق مدنی مجاز محسوب می‌شود. از این راه سنکا مانند سیسرون و رواقیون نخستین، نظر ارسطو را که انسان‌ها به طور طبیعی نابرابرند به تندی رد کرد.

هر دو فیلسوف، عصر بزرگ جمهوری را با احترام نگریسته و معتقد بودند که روم در آن زمان به سن بلوغ و تکامل سیاسی خود رسیده و در دوره‌ی امپراطوری رو به انحطاط گذاشته و سیر نزولی را می‌پیماید. اما فرق اساسی عقائد سنکا و سیسرون در این زمینه این بود که سیسرون خوش‌بینانه معتقد بود اگر اصلاحاتی در راه بازگرداندن نیرومندی و یکپارچگی جمهوری انجام گیرد، می‌توان شکوه و جلال عصر طلایی گذشته را باز یافت. سنکا در زمینه‌ی مسایل اجتماعی و سیاسی ابراز ناامیدی و یأس و افسردگی می‌کرد و نسبت به اوضاع بسیار بدبین بود. بدبینی او در ادبیات لاتین در قرن دوم میلادی منعکس گردیده است. وضع و حال طوری بود که او معتقد شد، پادشاهی قدرتمندی می‌تواند نظم را برقرار و حفظ کند. پستی و حقارت توده‌ی مردم به چشم سنکا، دموکراسی را ناممکن کرده بود. او بسیار کمتر از سیسرون به مقایسه و ارزیابی شکل هر حکومت توجه کرد، زیرا متقاعد شده بود شکل و نوع حکومت در این موقعیت نمی‌تواند کاری انجام دهد و نمی‌توان درباره‌ی حکومت برحسب خوب یا بد قضاوت کرد بلکه آن‌را فقط باید برحسب داشتن یا نداشتن فایده و بهره‌مندی ارزیابی کرد. او همه‌ی حکومت‌ها را یکسان دید و گفت هیچ‌کدام از آن‌ها کامل نیستند این سخن بدان معناست که او شکلی را به شکل دیگر ترجیح نداد. او معتقد بود که شکل استبدادی حکومت بر شکل دموکراتیک آن برتری دارد زیرا مردم فاسد و بی‌رحم‌تر از یک ستم‌گر هستند. باید نظم را حفظ کرد و حکومتی بهترین است که بتواند نظارت مؤثری را اعمال کند و نظم بهترین را برقرار نماید.

سنکا با چنین برداشت‌هایی از ماهیت و وظیفه‌ی حکومت، تا حدی به‌طور طبیعی نظر سیسرون و به‌طور کلی نظر رواقیون نخستین را

رد کرد که انسان خوب و خردمند باید در خدمت دولت باشد. سنکا خدمت به دولت را به ویژه ناپسند می‌دانست، اما در عین حال معتقد بود خردمندان می‌توانند خدمات ارزشمندی از خدمت به دولت ارائه دهند. آن‌ها می‌توانند و باید یک جامعه‌ی مشترک‌المنافع دیگر، به جامعه‌ای بزرگ‌تر از دولت، جامعه‌ای که همه‌ی نوع بشر را در برگیرد خدمت کنند. رواقیون نخستین نظر داده بودند که انسان‌ها عضو دو اجتماع هستند: دولت مدنی و اجتماع بزرگ‌تری از آن‌که انسان‌ها از حیث توانایی‌های عقلانی به آن تعلق دارند. در واقع سنکا دوباره به اصل مشترک متفکران نخستین، پیشگامان فلسفه‌ی رواقی، که معتقد بودند پیوند برادری بشر از برادری شهروندی برتر است، اشاره کرد و با این کار به‌طور قابل توجهی از فلسفه‌ی رواقی سیسرون دور شد که معتقد بود تکلیف اصلی اخلاقی انسان خدمت به کشور خودش است. سنکا هم معتقد بود که انسان تکلیفی اخلاقی دارد، اما این تکلیفی بود در قبال جامعه‌ی بزرگ‌تر بشری، نه صرفاً در قبال شهروندان کشور خود. او می‌گفت انسانی ارزشمند نیست که به‌طور فعال به همه‌ی توانایی خود به هم‌نوعان خدمت می‌کند، بلکه ارزشمند کسی است که خود را وقف تفکر و تعمق در فضیلت، کمال، طبیعت و خدا کرده است تا این زمان فلسفه‌ی رواقی در بسیاری جنبه‌ها لحن دینی همانندی با مسیحیت یافته بود. چنین فردی دست‌کم مصون از خطاست و خود را برای خدمت مهم آینده آماده می‌کند.

دولت

افلاطون و ارسطو معتقد بودند شهروندی ارزشمندترین وظیفه‌ای است که انسان می‌تواند به‌جا آورد و دولت برای رشد فضیلت و کمال زندگی خوب ضرورت است ولی سنکا دولت را بازتاب طبیعت شر

انسان می دانست. سنکا گفت پیش از عصر حاضر، عصری بود که عصر طلایی خوانده می شد و مردم آن اوضاعی دیگر داشتند. او درباره ی طبیعت گفت که زندگی هماهنگ با طبیعت حکم عقل انسان است. طبیعت به انسان روش زندگی درست را می آموزد. طبیعت معیار سنجش خیر و نیکی است. هر چیز هماهنگ با طبیعت است، سنکا می گوید در آن عصر طلایی، مردم در دامن طبیعت سعادتمند، شاد و هنوز معصوم بوده و حیاتی ساده داشتند که عاری از افراط و زیاده روی ها و تجملات تمدن بود. مردم در واقع نه کاملاً خردمند بودند و نه به کمال مطلوب اخلاقی رسیده بودند. خوبی انسان نتیجه ی معصومیت ناشی از جهل بود نه از عمل به تقوی. در آن حال طبیعی، انسان هنوز به آن مرتبه از حرص و آز نرسیده و تملک اموال خصوصی و انحصار ثروت هنوز معمول نشده بود و صورتی مانند امروز نداشت. نمو و ازدیاد حرص و آز، آن حالت خالص بدوی را از میان برد. به علاوه تا هنگامی که انسان به حالت خلوص و پاکی می زیست احتیاجی به حکومت قانون نداشت. مردم خودشان با کمال میل و رغبت از خردمندترین و بهترین افراد اطاعت می کردند و این افراد خردمند، از حکومت بر مردم، خواهان منافع برای خویشتن نبودند، اما چون مردم رفتار بدبختی میل به تملک گردیدند و بسته به زنجیر حرص و علاقه به تملک و تخصیص دادن اشیاء به خودشان شدند، ناچار خودخواه و خودپرست شده و زمامداران هم بالنتیجه مبدل به ستمگران گردیدند و از طرف دیگر ترقی صنایع و فنون موجب ظهور تجمل و تهیه ی اشیاء تجملی شد و فساد اخلاق نتیجه ی مستقیم آن بود. و این سیر و جریان بود که منتج به لزوم قانون و زور گردید تا فساد عالم انسانی را تعدیل و از آن جلوگیری کند و بالاخصار حکومت برای علاج شرارت به وجود آمده و علّاجی است لازم. بنابراین اگر انسان ها با فضیلت مانده بودند، حکومت، قانون و مالکیت

خصوصی لازم نمی‌شد، این‌ها نشانه‌های معصومیت از دست رفته‌ی آنهاست.

هدف سنکا از ذکر و توصیف قرن طلایی اشاره به فساد جامعه‌ی رومی در سلطنت نرون بوده است. این نظرات سنکا همانندی با آموزه‌های در حال پیدایی مسیحیت داشت. باغ عدن مسیحیت و عصر طلایی سنکا نشان‌دهنده‌ی مرحله‌ی زندگی آرام و بی‌خیال انسان است. مالکیت خصوصی تفسیر و شرح ویژه‌ی سنکا از شیطان است که باعث شده انسان از باغ عدن، از عصر طلایی رانده شود. این تفسیر در میان مسیحیان نخستین بخش شد و گاه به استقرار اجتماعات کمونیستی اولیه‌ی مسیحیت انجامید. به عبارت دیگر این عقیده که قانون و حکومت در نتیجه‌ی مالکیت خصوصی ضرورت یافته‌اند و اگر مالکیت به صورت مشترک درآید می‌توان آن‌ها را به طور کامل از بین برد، طی سده‌ها هرگز افسون و جادبه‌ی خود را برای اصلاح‌گران از دست نداد. هم مسیحیان و هم کمونیست‌ها فریفته‌ی آن شدند.

البته هدف سنکا و نویسندگان مسیحی در مورد تحقیر و رد ثروت و تحسین فقر، برانداختن مالکیت و الغاء قانون و رد حکومت نبود، بلکه مفهوم ضمنی عقیده‌ی فوق چنین بود که این مؤسسات یعنی عناصر حکومت و قانون و مالکیت معرف یک رژیم اخلاقی درجه‌ی دوم هستند نه درجه‌ی اول، و رژیمی عالی‌تر از آن نیز در عالم هست و در یک جامعه به حد کمال رسیده و در صورت تهذیب و تصفیه‌ی طبیعت انسانی احتیاجی به وجود این سه عامل نیست. ولی با وجود بدی و شرارت فطری انسان، وجود اصل تملک اموال خصوصی ممکن است مفید باشد و وجود قانون متکی به زور ممکن است لازم بلکه اجتناب‌ناپذیر باشد. نتیجه چنین می‌شود که ایجاد حکومت تنها ناشی از شرارت انسان و نتیجه‌ی سقوط انسان (یا هبوط آدم) است و لذا حکومت ادعای غیرقابل نسخ و فسخ دارد و تمام مردم ملزوم به اطاعت از آن می‌باشند. این عقیده در میان مسیحیان شایع گردید و

مقبول افتاد و مبنای فلسفهی اجتماعی مسیحیت را تشکیل داد و بر سراسر سده‌های میانه مورد استفاده‌ی آباء کلیسا قرار گرفت.

شکل‌های مختلف حکومت

با پیدایی این نهادها، در گذر زمان شکل‌های مختلف حکومت پدیدار شد. سنکا همهی حکومت‌ها را یکسان و همهی آن‌ها را هم ناقص دانست و گفت که شکل استبدادی حکومت بر شکل‌های دیگر برتر است. حکومت استبدادی در اختیار یک نفر است که پادشاه خوانده می‌شود. سنکا گفت که پادشاه منشأ قانون است، روح و حیات دولت است، می‌بخشد و می‌گیرد، اجزای دولت است، او سرنوشت انسان‌ها را در دست دارد و هر برابری اقتدار پادشاه نباید مقاومت کرد. سنکا گفت که پادشاه نماینده‌ی خداست و زندگی و مرگ انسان در اختیار اوست اما در عین حال انسان داد که پادشاه بزرگ باید نجیبانه و بزرگووارانه رفتار کند و همهی قواعدهی را که طبیعت مقرر کرده است رعایت نماید. بدین ترتیب سنکا با وجود هواداری از یک حکومت مقتدر، فرمان‌روایان را به میانه‌روی و توجه به سعادت‌مندی انسان فراخواند. نظرات سنکا درباره منشأ الهی بودن حکومت، چون با اندیشه‌های مسیحی سازگاری داشت بعدها مبنای فلسفهی اجتماعی مسیحیت را تشکیل داد و در سراسر سده‌های میانه مورد استفاده آباء کلیسا قرار گرفت اما آباء کلیسا در این اندیشه‌ها دست بردند و بیش از سنکا بر نیکی جامعه‌ی ابتدایی و بدی جامعه‌ی پس از آن اشاره کردند.